

اروپا وارد فصل کمدی شده است

فواد عبداللہی - صفحه ۲۴

آتش خشم ناسیونالیسم ایرانی

مصطفی اسدپور

در صورت وجود مناسبات برادری طبقاتی میان کارگران در ایران و کارگران در عربستان سعودی عقل سلیم حکم میکند که نام خلیج فارس یک چند سالی به برادران آن طرف آب واگذار میشد تا آنها واقف شوند که خیر این شلم شوربای ناسیونالیستی آش دهن سوزی نیست. بگوییم و در عمل نشان بدهیم که منت ناسیونالیستی بورژوازی حاکم خود را نکشند. واقعیت این است که نماد ناسیونالیستی و پر افتخار نام «فارس» بر آبهای خلیج یک بیزینس سیاسی ارزان و بی مقدار است که بورژوازی ایران آنرا به قیمت سنگین به پشت کارگر و زحمتکش در جغرافیای ایران بسته است.

اینکه مردمانی منتسب به فارس و عرب، جریحه دار شوند و غرور ملی را زیر بغل بزنند و تحمیل استفاده انحصاری از «فارس» یا «عربی» به طرف مقابل را در شیپور زور آزمایی به دهان بگیرند، براننده انسان متمدن نیست. این موضوع سالیهای و موارد پی در پی نشان داده که اساسا گمراهی توده خودی است که مصرف ناسیونالیسم را در دستور قرار میدهد. خود دستگاه حاکمه بخوبی میدانند که کجا باید عقب بنشینند و پشت نزاکت دیپلماتیک پنهان بشوند و در نقاب دیپلماسی سر و ته ماجرا را با حواله به احساسات مردم کوچه و بازار هم بیاورند. ناسیونالیسم هیچ وقت و هیچ درجه از خیر و خوبی را به همراه نداشته است. بخصوص که منافع و مصالح دولتهایی از نوع جمهوری اسلامی و پادشاهی سعودی در میان است، و همین حساسیت هر شهروند آگاه را علیه تحرکات ارتجاعی بخود جلب میکنند. کارگران میهن ندارند. کارگران خلیج ندارند. چیزی که ندارند را نمیتوان از آنها گرفت. چسی دولت در دفاع از اقتدار «ملت فارس» که سر تا پای آن بوی تفرقه و تحقیر میدهد، زیادی نخراشیده است. ... صفحه ۳

MANSOOR HEKMAT WEEK 2025

4 - 11 JUNE



در بزرگداشت زندگی پر بار

منصور حکمت

هفته منصور حکمت ۱۴ - ۲۱ خرداد

MANSOOR HEKMAT (ZHOOBIN RAZANI) 1951-2002

متن سخنرانی سمیر عادل در پنجمین کنگره «اتحاد مبارزه کارگران فلسطین»

رفیق محمد علوش گرامی، رئیس کنگره... از شما برای دعوت من به ایراد سخنرانی در این مناسبت سپاسگزارم. برای من افتخار بزرگی است که در کنار شما هستم و امیدوارم در مناسبتهای دیگر نیز در کنارتان باشم.

رفقای عزیز، میهمانان محترم،

با دروهای گرم و انقلابی،

به نام کمیته مرکزی «حزب کمونیست کارگری عراق» و به نام دبیرخانه «جبهه متحد کارگری برای دفاع از خلق فلسطین»، ... صفحه ۲

«اتنیک کورد» عباس ولی!

مظفر محمدی

عباس ولی در مطلبی تحت عنوان «کومله سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران و عرصه فعالیت سیاسی آن در کردستان» که اخیرا در نشریهی کومار (کوفاری کومار) ترجمه و درج شده، به بررسی تاریخ «کومله» پرداخته است.

عباس ولی در نوشته اش بارها از واژه اتنیک، اتنیک، اتنیکیتی که واژه‌های خنثی و فاقد بار حقوقی است، بجای مساله ملی و ملت تحت ستم استفاده می کند. اما صرفنظر از این، لب کلام او در این مطلب این است که: «تسلط مارکسیسم انقلابی و تشکیل حزب کمونیست ایران و ادغام سازمان زحمتکشان کردستان- کومله در آن، باعث تقدم «طبقه» بر «اتنیک» گشته و موضوع اتنیک «قومی - ملی گرایی» به حاشیه رانده شد و این امر پایان توجه و «درگیری مستقیم کومله» با مسئله گرد در سالهای بعدی بود که سرنوشت آن برای کومله بهای سنگینی داشت». (نقل به معنی از مطلب) ... صفحه ۵

سانتی مانثال بورژوازی ایران

هیستری شناسایی و شکار ایتام و زنان بی سرپرست

از «سخا» تا «خانه برای ایران»

مصطفی اسدپور - صفحه ۴

آزادی برابری حکومت کارگری

اروپا وارد فصل کمدی شده است

فواد عبد‌اللهی

در دنیایی که سرمایه‌داری جهانی در حال پوست‌اندازی است، اتحادیه اروپا ایستاده در میانه‌ی میدان، با کراوات سبز، سلاح قرضی، دیپلماسی لِرزان، و دفتری پر از قطعنامه‌هایی که حتی خود بروکسل هم دیگر به آن‌ها اعتقاد ندارد. حتی همان دموکراسی نیم‌بند بورژوازی و انتخابات صوری آن هم، مشروعیت خود را از دست داده است. جدیدترین شاهکار این «دموکراسی» در مراسم انتخابات رومانی بود که گفته می‌شود نام سه میلیون نفر از افراد فوت شده در فهرست رای‌دهندگان بود. در این تئاتر «باشکوه» ارزش‌های دموکراسی غربی، اروپا گوشه‌ای ایستاده با یک لیوان شراب سفید، زیر لب چیززی در مورد «استقلال استراتژیک» زمزمه می‌کند، آن هم با لحن یک استاد خواب‌آلود فلسفه.

صحنه اول: اروپا و اقتصاد جنگی - مرگِ داعیه‌ی «انرژی سبز» با تانک لئوپارد

در اروپایی که تا دیروز پُر «قهرمان» محیط زیست به خود گرفته بود، پس از حمله‌ی روسیه به اوکراین، داعیه‌ی انرژی سبز جای خود را به اقتصاد جنگی داد. بودجه‌های عمومی همه خرج گلوله شد. کارخانه‌های توربین بادی تبدیل به مونتاژخانه قطعات توپخانه شدند. نفت و گاز روسیه را به واسطه هند و ترکیه، و با ده درصد گران‌تر از قیمت خود، می‌خرد و اتحادیه اروپا - همان قهرمان دیروز انتقال انرژی - حالا با افتخار صادرات سلاح را گزارش می‌دهد. مارکس اگر زنده بود، می‌گفت: سرمایه‌داری حتی «نجات زمین» را هم به شرطی می‌پذیرد که قابل کشت برای تسلیحات نظامی باشد. آلمان که روزی «موتور اقتصادی اروپا» لقب داشت، حالا با رشد منفی اقتصاد و فرار سرمایه دست و پنجه نرم می‌کند. فرانسه دائماً تهدید می‌کند که اروپا را به استقلال باشکوه‌ی آمریکا و روسیه خواهد رساند، ولی همزمان از واشنگتن خواهش می‌کند که «اگه می‌شه» قطعات یدکی جنگنده F-35 را با تخفیف به ما بدهد. اروپا از استقلال حرف می‌زند، ولی هر صبح نرخ دلار به یورو را مثل نتایج کنکور چک می‌کند. از استقلال حرف می‌زند ولی به یمن سیاست «هوشمندانه»ی محاصره‌ی خود، تحت عنوان «تحریم اقتصادی روسیه»، با گرانی، تورم و بستن صنایع و ... روبرو شده و زیرجلکی مشغول بازسازی روابط اقتصادی خود با چین است. به لطف «تحریم اقتصادی روسیه» توسط اتحادیه اروپا، کار به جایی رسیده است که روسیه نه فقط برای بازار از دست رفته خود در اروپا، جایگزین پیدا کرده است بلکه هزینه‌های هنگفت جنگ در اوکراین را هم تأمین کرده است.

صحنه دوم: چین - اژدهایی که اروپا را خلع سلاح کرد

در این میان، چین در سکوت کامل، به تولیدکننده انحصاری کالا و تکنولوژی سبز جهان بدل شد. اروپا که با شعارهای اقلیمی سعی در اعمال نفوذ جهانی داشت، حالا در عمل وابسته به واردات کالا از پکن شده است. هر پنبه خورشیدی، هر باتری و هر کابل خودرو برقی، محصول چین است. فراتر از این، در حالی که سلیکون ولی و شنژن در حوزه کوانتوم و هوش مصنوعی کورس می‌گذارند، اروپا هنوز در حال بحث است که آیا استفاده از تشخیص چهره در سوپرمارکت‌ها، نقض حقوق بشر هست یا نه و البته همزمان بازگشت به عصر «تفتیش عقاید» و استفاده از آن را برای محدود کردن آزادی بیان شهروندان، عین دفاع از حقوق بشر می‌نامد. آلمان هم چنان اصرار دارد تمام ارتباطات دیجیتال را برای امنیت بیشتر روی کاغذ چاپ کند. مجارستان هنوز در تلاش است بفهمد «نیمه‌هادی» دقیقاً چه کار می‌کند. صنعت فناوریانه اروپا؟ بیشتر شبیه جای سلطنتی انگلیس است. پیشرفته‌ترین پروژه هوش مصنوعی اتحادیه، هم چنان یک «چت‌بات» است که به کشاورزان اسلوانیایی کمک می‌کند برای گرفتن یارانه‌ی بُز، فرم پُر کنند و اپلیکیشنی برای بررسی تاریخ انقضای پنیر «پارمزان» ابداع کرده است. اتحادیه اروپا خلع سلاح شده، نه با ارتش، بلکه با زنجیره‌ی عظیم تأمین کالا! چین بدون شلیک حتی یک گلوله، همزمان شکسپیر می‌خواند و اروپا را به لحاظ اقتصادی و فناوری خلع سلاح کرده است. آمریکا هم که در جنگ خود با چین نیازی به اروپای خلع سلاح شده ندارد، رغبتی به همراهی با متحد دیروز خود ندارد.

صحنه سوم: آمریکا کم‌کم خداحافظی می‌کند، اروپا هنوز دست تکان می‌دهد

ایالات متحده به تدریج فهمید که اوکراین نه قابل نجات است، نه قابل پیروزی. پس وارد فاز مذاکره پشت پرده با روسیه شد. در مقابل، اتحادیه اروپا هنوز با همان شور احساسی بی‌پشتوانه فریاد می‌زند: «ما تا آخر ایستاده‌ایم!» وقتی از مسئول سیاست خارجی اتحادیه پرسیدند راهبرد اروپا چیست، پاسخ داد: «ما در حال بررسی امکان‌سنجی تشکیل یک گروه مطالعاتی برای تفحص در مورد احتمال طراحی یک واکنش هماهنگ هستیم.» چقدر شجاع! واقعیت میدان اما چیز دیگری می‌گوید: روسیه عملاً پیروز نظامی است، اوکراین در وضعیت فرسایشی، و اروپا؟؟ اروپا که به ضرب میلیتاریسم و جنگ از ارزش‌های «دموکراسی غربی» دفاع می‌کند، در حال پرداخت هزینه‌های گزاف این شکست - هم مالی، هم سیاسی، هم اخلاقی - است. دیالکتیک در بروکسل متوقف شده است! در حالی که طبقه کارگر در اروپا هنوز ویرانی اقتصادی ناشی از ریاضت اقتصادی و جنگ اوکراین را جارو می‌زند، رهبران اتحادیه اروپا مشغول افزایش «بودجه جنگی» به قیمت تحمیل زندگی زیر خط فقر به طبقه کارگر اروپا هستند.

صحنه پنجم: چرا اروپا هنوز خواهان جنگ با روسیه است؟

سوال کلیدی این‌جاست: اگر آمریکا عقب‌نشینی کرده، اگر میدان جنگ به ضرر اوکراین است، پس چرا اروپا هم چنان بر طبل جنگ می‌کوبد؟ اقتصاد جنگی برای جوامع اروپایی راه حل نیست؛ رهبران اروپایی - که درگیر بحران‌های داخلی‌اند - جنگ را به ابزاری برای فرار از پاسخ‌گویی داخلی به طبقه کارگر و مردم این جوامع تبدیل کرده‌اند. به جای حل تورم، فقر و کاهش شکاف طبقاتی و بحران انرژی، افکار عمومی را با پرچم اوکراین سرگرم نگه می‌دارند. برخلاف آمریکای ترامپ که با انداختن تمام تقصیرها به گردن «بایدن» و حزب رقیب و وعده سرخرمن «آمریکا اول»، شکست خود را توجیه می‌کند، اما اروپا خوب می‌داند که پایان جنگ یعنی اعتراف به شکست؛ شکست در رهبری سیاسی و ایدئولوژیک «اتحادیه». پس ترجیح می‌دهد در جنگ بیازد ولی در صلح بی‌آبرو نشود. اروپا به لحاظ امنیتی، قطعاً به آمریکا وابسته است. اروپا هنوز «امنیتش» را به نرخ روز به آمریکا اجاره داده است. هرگاه کسی در بروکسل جسارت می‌کند از «استقلال نظامی» حرف بزند، صدای شلیک از پتناگون در گوشش می‌پیچد: «یادت نره تانک‌ها از کجا اومده، دوست من!» با وصف این، حتی اگر واشنگتن از بحران اوکراین عقب بکشد، ساختار بوروکراسی و نظامی اتحادیه اروپا - بویژه با سیاستمداران و رهبران کوتاه‌بین، حقیر و دست‌راستی دولت‌های اروپایی - توان توقف موتور جنگ را ندارد. مثل قطاری که ترمز ندارد و فقط راننده پیاده شده است. واقعیت اینست که نهادهای اروپایی در پاسخ به بحران اوکراین فقط توانستند یک گزارش ۷۰۰ صفحه‌ای ارائه دهند با عنوان: «امکان‌سنجی یک هماهنگی محتمل در چارچوب همبستگی پویا با تأکید بر مدل رشد پایدار». یعنی عملاً گفتند: «هی‌دانیم، ولی نگرانیم.»

صحنه ششم: پایان

بورژوازی اروپا در موقعیتی تاریخی قرار گرفته است. از یک سو، وابسته به امنیت نظامی آمریکا است؛ با وجود همه لفاظی‌ها، اروپا هنوز برای امنیتش به آمریکا وابسته است، مثل یک دانشجوی دانشگاه که در مورد استقلال فلسفه‌بافی می‌کند ولی اجازه‌اش را بابا می‌دهد. و از سوی دیگر، اروپا نیازمند اقتصاد و بازار چین و روسیه است؛ اما نه آمریکا به آن اجازه استقلال می‌دهد، نه چین آن را جدی می‌گیرد، روسیه هم که در تبلیغات کماکان دشمن ردیف اول است. اروپا در حال له‌شدن بین این ابرقدرت‌هاست. نه رهبری دارد، نه استراتژی سیاسی و اقتصادی و نه حتی سلاح کافی. فقط بوروکراسی دارد و حسرت قرن بیستم.

مارکس گفت: «تاریخ دو بار تکرار می‌شود؛ یک‌بار به‌صورت ترازوی، بار دیگر به‌صورت کمدی.» اروپا پس از جنگ اوکراین، وارد فصل کمدی شده است - ولی کمدی‌ای تلخ، شبیه نان خشک شده‌ای که در چای فرو می‌بری و می‌بینی ته فنجان له شده است. اما هنوز امیدی هست؛ شاید روزی که طبقه کارگر در اروپا با آن پیشینه‌ی تاریخی و سوسیالیستی خود، متحد و یک‌صدا برخیزد و اعلام کند «دنیا باید دست ما باشد»، مقاومت واقعی آغاز شود.

با صمیمانه‌ترین احساسات و همبستگی و پشتیبانی، به مناسبت برگزاری پنجمین کنگره شما با شما سخن می‌گوییم. کنگره در یکی از حساس‌ترین لحظات تاریخ قضیه فلسطین برگزار میشود، زمانی که مردم فلسطین، به‌ویژه طبقه کارگر آن، مورد وحشیانه‌ترین اشکال تجاوز، محاصره غذایی و آوارگی قرار گرفته‌اند، در تلاشی مذبوحانه از جانب دولت اسرائیل برای نابودی مبارزه عادلانه آن‌ها برای آزادی، در دفاع از کرامت خود و بازگشت به خانه و زندگی خود.

از بغداد، سلام رفقای ما را دریافت میکنید، که برای کنگره مهم شما آرزوی موفقیت و کامیابی دارند و امیدوارند تصمیماتی اتخاذ شود که جنبش کارگری فلسطین گامی جدی به سوی اهدافش برای آزادی، برابری و رفاه بردارد.

این کنگره از دو جهت جایگاه ویژه‌ای دارد:

اول، اینکه متعلق به طبقه کارگر است، طبقه‌ای که همواره پرچمدار آزادی و برابری بوده و خواهد بود.

دوم، اینکه در لحظه‌ای تاریخی و حساس برای قضیه فلسطین برگزار می‌شود، در شرایطی که دولت فاشیست اسرائیل هر روز جنایاتی را بدون مانع و بدون محاکمه بین‌المللی مرتکب می‌شود.

حاضر محترم،

چند روز پیش، رئیس‌جمهور آمریکا، دونالد ترامپ، از ریاض درباره «صلح خاورمیانه» سخن گفت و قراردادهای اقتصادی خود را به‌عنوان راه‌حلی برای صلح تبلیغ کرد. اما او دو واقعیت اساسی را نادیده گرفت:

اول، این واقعیت که صلح تنها با معاملات اقتصادی و بدون ثبات سیاسی و امنیتی، نه در خاورمیانه و نه در هیچ جای جهان متحقق نمی‌شود. این ذات حرکت سرمایه است.

دوم، این حقیقت که صلح در خاورمیانه بدون حل عادلانه مسئله فلسطین، پایان ستم ملی بر مردم فلسطین و تأسیس دولت مستقل آنها امکان‌پذیر نیست. بدون این راه‌حل، این منطقه زمین‌های حاصلخیز برای ترور دولتی و گروه‌های تروریستی باقی می‌ماند، و صلح واقعی تنها با ریشه‌کن کردن ستم بر مردم فلسطین و پایان اشغال ممکن است.

صلحی که ما به دنبال آن هستیم، تنها به فلسطین مربوط نیست، بلکه به تمام مردم منطقه تعلق دارد و برای طبقه کارگر جهانی یک مسئله استراتژیک است.

طبقه کارگر فلسطین بهای سنگینی از آزادی و معیشت خود می‌پردازد و تحت ستم ملی و طبقاتی دوگانه قرار دارد. رهبری آن‌ها برای پایان دادن به این ستم ملی تنها یک مسئله محلی نیست، بلکه بخشی حیاتی از مبارزه طبقه کارگر در سراسر جهان علیه استثمار و استعمار در تمام اشکال آن است.

مسئله فلسطین، همان‌طور که پیش‌تر تأکید کرده‌ام و امروز از تریبون کنگره شما مجدداً تأکید می‌کنم، یک مسئله جهانی و در درجه اول انسانی است. هیچ انسان آزادی‌خواه یا مدعی انسانیت نمی‌تواند این زخم باز بر پیکر وجدان جهان را بپذیرد. این یک نسل‌کشی است، کشتار کودکان پیش از زنان، زنان پیش از جوانان، جوانان پیش از پیران. این ننگی است که بر پیشانی بشریت نشسته است.

غرب «لیبرال و دموکراتیک»، رسماً ناتوانی شرم‌آور خود را در متوقف کردن حمام خونی که نازی‌های اسرائیل به راه انداخته‌اند، آشکار کرده است. تفاوت میان هالوکاست و آنچه امروز در غزه و کرانه باختری رخ می‌دهد، این است که جنایت‌های آن زمان پنهان می‌شد و تنها پس از پایان جنگ جهانی دوم و شکست رژیم نازی آشکار شد، اما امروز

آتش خشم ناسیونالیسم...

اولاً، خاصیت این دعوا برای بورژوازی ایران مشخصاً آنجاست که علیه «ملت عربی» است. به همین دلیل از هر دو طرف با مطلوبیت و کارکرد ناسیونالیستی که در آن سراغ دارند، رسماً و علناً از حل آن طفره می‌روند.

ثانیاً، بخشنامه زیر از طرف مقامات ذیربط در مورد دریاچه خزر بسیار گویاست:

مطابق بخشنامه دولتی سال ۱۳۸۱ نام رسمی دریای شمال ایران در مکاتبات فارسی دریای خزر و در مکاتبات خارجی Caspian است. همان‌گونه که در مورد بسیاری دیگر از عوارض جغرافیایی جهان رایج است برای این دریا نیز نام‌های متفاوتی در زمان‌های گوناگون استفاده شده‌است. مورد مشابه دیگر «دریای بالتیک» است در تمام کشورهای همجوار با نام دریای غربی یا شرقی نام گرفته است. هر چه هست در این میان خود «خلیج» بی‌گناه است. روزی، روزگاری در تاریخ ژئوپلیتیک منطقه، «خلیج جنوبی» برای پایان دادن به این عقوالت ناسیونالیستی پوچ و بی‌معنی جای ویژه‌ای خواهد داشت.

در سرزمین‌های فلسطین، وحشیانه‌ترین جنایت‌ها به صورت زنده و بدون هیچ شرمی در برابر چشم جهانیان انجام می‌شود.

درست است که فشار اعتراضات و اعتصابات کارگری در سراسر جهان منجر به صدور حکم‌های قضایی علیه جنایتکاران جنگی مانند نتانیاها و وزیر جنگش (یا بهتر است بگوییم وزیر جنایاتش)، یوآو گالانت، شد و روایت دروغین اسرائیل درباره مشروعیت جنایت‌هایش علیه فلسطینیان بی‌دفاع را در هم شکست، اما این حتی فاشیست‌های اسرائیلی را، چه در احزاب راست‌گرا و چه در جریان‌های به اصطلاح «چپ میانه»، از ارتکاب جنایات روزانه علیه مردم فلسطین بازداشتاده است.

رفقای عزیز،

تنها کسی که می‌تواند این خونریزی را متوقف کند و این جنایتکاران را به دادگاه‌های بین‌المللی بکشاند، طبقه کارگر جهانی است.

فقط تصور کنید اگر کارگران بنادر جهان، مانند رفقای ما در سوئد، اسپانیا و مراکش، از بازگیری سلاح برای کشتی‌های عازم به اسرائیل خودداری نکنند. تصور کنید اگر کارگران نفت و گاز با هماهنگی کارگران صنایع نظامی و بنادر و...، پمپاژ به بازارهای جهانی را متوقف کنند. آن زمان است که دولت‌ها مجبور به حرکت می‌شوند و گلوله‌ها و جنگنده‌ها خاموش خواهند شد. این استراتژی «جبهه متحد کارگری برای دفاع از مردم فلسطین» است. شاید آسان نباشد، اما غیرممکن هم نیست. پیشگامان آن آغاز به کار کرده‌اند، اما موفقیت آن نیازمند سازماندهی و وحدت مبارزاتی طبقه کارگر در سطح جهانی و ایجاد شبکه‌های هماهنگی بین اتحادیه‌ها و تشکلات کارگری و نیروهای ترقی‌خواه بین‌المللی است.

رفقای کارگر ما در بنادر آستین بالا زده‌اند تا در این مسیر گام بردارند، اما جبهه کارگری باید سازماندهی، وحدت و هماهنگی با کارگران جهان را تقویت کند.

و در پایان، حضار محترم،

با وجود این شرایط، مقاومت، سازماندهی و ادامه مبارزه طبقاتی و اجتماعی شما الگویی افتخارآمیز و الهام‌بخش برای مبارزه متحد کارگری در برابر استعمار و ستم است.

ما باور داریم که «وحدت مبارزات طبقه کارگر فلسطین و پیوند آن با مبارزه طبقه کارگر جهانی» راه واقعی برای شکستن زنجیرهای ملی و اجتماعی و آزادی فلسطین و برپایی دولت مستقل آن است.

ما به رابطه پیکارجویانه خود با شما و تجربه غنی شما در دفاع از حقوق کارگران و زحمتکشان افتخار می‌کنیم و تأکید می‌کنیم که «نبرد شما برای پایان دادن به ستم ملی و اجتماعی، نبرد مشترک ماست» و بخشی زنده از مبارزه کارگران برای دستیابی به جامعه‌ای آزاد و برابر است.

«دست‌های شما را به گرمی می‌فشاریم و تأکید می‌کنیم که مبارزه شما تنها محلی نیست، بلکه جهانی است.»

زنده باد مبارزه طبقه کارگر فلسطین!

زنده باد همبستگی بین‌المللی کارگری!

زنده باد پنجمین کنگره اتحاد مبارزه کارگران فلسطین!

۱۷ مه ۲۰۲۵

* اصل سخنرانی به زبان عربی است

برابری

برابری، یعنی نه فقط برابری حقوقی و قانونی، نه فقط برابری شهروندان جامعه از هر قوم و نژاد و جنسیت، بلکه برابری در امکانات مادی در دسترسی به ابزارهای ارتقا و شکفتن استعدادهای فردی و اجتماعی، برابری در تولید و در زیست، برابری در اعمال اراده در سرنوشت اقتصادی، سیاسی و اداری جامعه خود، برابری در بهره‌مندی از محصولات مادی و معنوی کار و تلاش اجتماعی و برابری در مبارزه برای فائق آمدن بر هر عقب‌ماندگی و کمبود، برابری که تنها با در هم کوبیدن مالکیت خصوصی بورژوازی بر وسایل تولید و مبادله، از میان بردن بردگی مزدی و قرار دادن وسایل تولید و ثروت جامعه در مالکیت جمعی و اشتراکی کلیه انسانهای سهیم در فعالیت اجتماعی حاصل میشود.

سانتی منتال بورژوازی ایران

هیستری شناسایی و شکار ایتام و زنان بی سرپرست

از «سَخا» تا «خانه برای ایران»

مصطفی اسدپور

در فاصله سه هفته از اردیبهشت ماه دو پروژه بزرگ بورژوازی ایران بر روی صفحات خبری قرار گرفت. «سَخا»، سامانه ملی خیر و احسان است و «خانه برای ایران» طرح جامع تحول صنعتی است. سخا اشاره به سر و سامان دادن به صدها هزار میلیارد تومان در سال و «خانه برای ایران» طرح جهش بزرگ تولید صنعتی از پالایشگاه ها و کارخانه ها به سمت کار ارزان خانگی در بردگی مافیای کمیته امام و شرکا است. موتور محرکه این دو طرح بر دوش ایتام و محسنین و زنان بی سرپرست قرار گرفته است. به این ترتیب در همان ضرب اول وزیر و وزارتخانه های و متخصصان اقتصادی ول معطل و زاید خواهند بود، جملگی به اتفاق وزیر کار و اعوان و انصار خانه کارگرش میتوانند به سائیدن کشک اعزام گردند، چرا که کمیته امام سر نخ همه ماجرا را در دست دارد. در هسته مرکزی این بیان طنز آلود هیستری ننگین شناسایی و شکار بازماندگان خانواده های کارگری قربانیان تلفات ناشی از سالها فقر و سوانح جنایی محیط کار قرار دارد. همان اطلاعات محدود تانکونی نشان از سالها تدارک برای این جنگ مافیایی دارد. کند و کاو در زمینه دروغ کثیف خدمات کذابی دستگاه مافیایی خیریه های مذهبی و دولتی؛ و بعلاوه، تاکید بر واقعیت پنهان و با شکوه دخالت مستقیم کارگران و مردم شرافتند در همیاری و مراقبت از قربانیان کار در جامعه موضوع نوشته است. بالاخره رمز بقاء و پیشرفت کاپیتالیستی ایران توسط جمهوری بورژوازی ایران خود را در قالب هیستری مسخره نمایان ساخت. همه کسانی که سانتی منتال نهفته در عشق و عرفان افراطی به ایتام و محسنین را دست کم گرفتند، امروز وقت آنست تمام نیروی خود را برای کوتاه کردن دست مرده خوری گفتارها، همه آنچه که بورژوازی ایران میدانند و میتوانند، بکار گیرند.

«سَخا» - نقطه عطف بزرگ در پهنه اقتصاد سیاسی جامعه

«هدف سامانه سخا شناسایی ظرفیت خیریه ها و شفاف سازی عملکرد آنان و کمک به رفع مشکلات این تشکلهاست» (باشگاه خبرنگاران جوان، ۱۶ اردیبهشت ۱۴۰۴، www.100XaE/yjc.ir) ایشان، ابراهیم باغبانی است که با اعلام ثبت نام هفت هزار و ۶۹۶ خیریه، تشکل و مراکز نیکوکاری از ضرورت شفاف سازی میگوید. او دم از یک نقطه عطف میزند.

«با وجودی که بیش از ۴۵ سال از عمر نظام می گذرد اما باز هم تعداد فقرا به صورت دقیق مشخص نیست و اینگونه نمی توان منابع را درست مصرف کرد. ما در شناسایی، رتبه بندی و ارائه خدمات به نیازمندان مشکل داریم و باید بر اساس اولویت و نیاز به فقرا خدمات ارائه شود. تعداد خیریه ها به صورت دقیق در کشور مشخص نیست و ارائه خدمات از چند خیریه در یک حوزه به یک خانوار وجود دارد.» (رئیس مرکز پایش فقر و شناسایی کمیته امداد، سایت صاحب خیران، ۱۶ اردیبهشت ۱۴۰۴)

جناب نوکر و جیره خوار، توضیح پانزده سال لغت و لعاب و اجتناب از ساده ترین حساب و کتاب در امور هردنبیل حداقل ۷ هزار بنگاه «خیریه» خوار با حیف و میل نهصد هزار میلیارد تومان را با حمله به «ارائه خدمات در چند خیریه در یک حوزه به یک خانوار» به گردن خود مددجویان میاندازد!

«میزان یارانه حمایتی در بودجه ۱۴۰۴ حدود ۹۲۳ هزار میلیارد تومان تعیین شده که مجموع پولی که به عنوان مستمری به کمیته امداد میرسد داده می شود ۱۰۰ هزار میلیارد تومان است» (ابراهیم باغبانی، همانجا). ایشان می پرسد بودجه رسمی قریب هزار میلیارد تومان، یک رقم که هنوز باید در حسابرسی به هفت هزار واحد خیریه تکمیل شود صرف چه میشود که هنوز فقط صد هزار میلیارد تومان آن به پدرخوانده مافیای این بیزینس میرسد؟

بورژوازی و جمهور اسلامی سرمایه در ایران ماشین «تولید» بی وقفه جمعیت از شهروندان که هراسان در پی نان و سرپناه و دارو از هر طرف به کمیته امام حواله داده شده اند؛ به یک هیولا در سرکوب و در تخطئه حقوق و حرمت انسانی اکثریت شرافتمند جامعه تبدیل شده است. کمیته امام حق دارد در سوابق خود هنوز در مقابل پرونده وزارت کار بخود ببالد که در مقابل پیکر چهار هزار کارگر در کشتار سالانه برنامه ریزی شده در محیطهای کار فقط شانه بالا انداخته است.

ملاحظه میفرمائید بعد از چهار سال دوندگی تعداد کل نیازمندان ثبت شده در کل سامانه سخا بسختی از یک میلیون نفر تجاوز میکنند. تنها ۶۰۰ هزار کارگر ساختمانی فاقد بیمه و با درآمد یک کارگر روز کار موقت با دستمزد معادل سی در صد از خط فقر، ۹۶ درصد از کل طبقه کارگر در قرارداد موقت، صدها هزار کارگر بیکار ... سوال این

است اگر نه از صف ثبت نام در سامانه سخا، پس فقر و نیاز آن جامعه سر از کجا در میآورد؟ اگر نه کمیته امام و شرکا، پس این کدام مدد و کدامین درب است که بصدا در میآید؟

فغان هیستریک عالی جناب شکارچی کمیته امام آشکارتر از این حرفهاست. از کل افراد نیازمند ثبت نام شده «تعداد ۱۸ هزار و ۵۶۸ نفر آن مربوط به نیازمندان معرفی شده استان کردستان است». (ابراهیم باغبانی همان گفتگو)

«خانه برای ایران»: یک دسیسه و دیگر هیچ!

کمیته امام و بهزیستی و شعبات دیگر این مافیا هرگز انتخاب داوطلبانه و آگاهانه مددجویان نبوده است. از صف طولانی فروش کلیه و مغز استخوان، دست فروشی، کار کودکان، تا کارتین خوابی، و مال باختگانی که دار و ندار خود را در جستجوی یک افسانه بر باد داده اند، زندانیان جرایم غیر عمد که شاید بقول شاملو «راه بر مردی رباخوار» بسته اند، مشتریان نگون بخت طب گیاهی و جادو و کف بینی ... همه از جمله پیچ و خم راه طولانی است که به بنگاه های خیریه ختم شده است تا آنجا در بیغوله های کار اجباری در اژه «مدد» جزیی و پیش پا افتاده استثمار شوند. دارهای قالی بافی متعلق به کمیته امام درخانه فقیرترین خانواده های کارگری در «کمرکش طلای قالی ایران» ازبهرای بیچار و دیواندره تا سنجند و مریوان با همه نکبت کار کودکان و لطمات جسمی و فرسایش روحی زنان زحمتکش بسیار گویا است.

ساماندهی امروز ربطی به خیرات و مدد جویان آنها ندارد. و اینجا سر از رویای «خانه برای ایران» و به بیان دقیق تر «مشاغل خانگی و تعیین آینده بازار کار در ایران» در میآوردیم. توسعه اقتصاد و چشم انداز آینده بازار کار هفته گذشته در اولین رویداد «مشاغل خانگی ایران» وزیر کار را در همراهی با مقامات دولتی و پارلمانی میزبان کمیته امداد و همزیستی شهرداری پشت میکروفن سخنان قرار داد:

« طی هفته آینده مقررات جدیدی که با آن بتوان کالاها و صنایع دستی واحدهای خرد و کوچک را صادر کرد تدوین خواهیم کرد و درصدد هستیم با ایجاد تغییرات گسترده در سیستم مالی، آموزشی و تجاری که در حمایت از مشاغل خانگی ایجاد می کنیم، جهش قابل توجهی در این بخش داشته باشیم. باید از دست پتروشیمی ها و معادن و شرکت های بزرگ و پالایشگاه ها راحت شویم و آنها را به بخش خصوصی و بخش های دیگر دولت بسپاریم و به وظیفه اصلی خود یعنی حمایت از مشاغل خرد و خانگی بپردازیم. ... مشاغل خانگی نقش مهمی در توسعه اقتصاد دارند و آینده بازار کار جهانی را تعیین می کنند. » (وزیر کار، سایت دنیای اقتصاد، ۲۲ اردیبهشت ۱۴۰۴)

وزارت کار و کمیته امداد و بهزیستی هر سه قطب های جنایت رسمی علیه طبقه کارگر، زیر تیمر «امداد و خیریه» هستند که سالهای سال از تجربه سازمان دادن بیغوله های بهره کشی از نیروی کار زنان و کودکان و مددجویان را پشت سر دارند. زیر زمین های استثمار وحشیانه روی دار قالی بافی، بافندگی و آشپزی و کارهای خدماتی و خیاطی ها بازار پول سیاه صدقه خیرات، فقدان هر گونه نظارت قانون کار و هر گونه بازرسی، تحت نظارت پایگاه های کنترل مذهبی امروز نیاز به تجدید سازمان پیدا کرده اند.

حقیقت با شکوه ولی پنهان کارگری

از دوران معاصر در شرح سخت ترین دوران حیات طبقه کارگر زیاد گفته شده است. در بازگویی این تاریخ هنوز چیز زیادی از رگه اصلی کرامت و عمق اصالت همبستگی کارگری جامعه در حمایت سخاوتمندانه و بدون توقع و بیدریغ از اعضای بیمار، سالمند، معتادیان و دیگر قربانیان آن در خودآگاهی نسل معاصر طبقه به چشم نمیخورد. این دوره با تسری سرطانی شغلهای دوم و سوم، اضافه کاری کاری «داوطلبانه» کارگران صنعتی، فرسودگی کمرشکن ناشی از کار خانگی دوران صف ها و کوپن ها و زندگی کوفتی نسبه ها و قسطنی و کرایه عقب افتاده بود. در این رهگذر بخش مهمی از انرژی و توان طبقه کارگر در ایران صرف سازماندهی یک شبکه مالی به عزم تأمین ملزومات اعتصاب برای افزایش دستمزد، علیه اخراج، و هر سنگر تازه در دفاع از مزد و در پاس همبستگی و حرمت کارگران گردید؛ تا از پس وضعیت فلاکت بار بر بیایند.

تاریخ معاصر باید به نفع طبقه کارگر قدرتمند، با انبوه روایت از اراده و مبارزات کارگری ورق بخورد. این جز با یک شبکه قدرتمند همبستگی مالی توده ای ممکن نیست. این همبستگی و این شبکه ها هم اکنون وجود دارند. اما در مسیر انواع خیریه های دولتی به هدف خود نمیرسد. بازماندگان فجایع در خانواده های کارگری «ایتام و بیوگان» بنیوا نیستند. آنها اعضای خانواده بزرگ کارگری هستند که باید قبل از هر چیز از دست جنایات و از دست فریبکاری چندش آور سانتی منتال طبقه حاکم حفاظت شوند. فقر و فاقه همه گیر در آن جامعه حاصل تبعیض و بهره کشی یک مشت انگل تبهکار است که خون میلیونها خانواده شریف و زحمتکش را در شیشه کرده اند. هیچ بلیه آسمانی هرگز قدرت خلق این فاجعه را نمیداشت و هرگز توانایی تداوم آنرا نمیداشت.

طبقه ما هنوز به هر اعتصاب کارگری، به هر تک پیروزی، به هر تک عضو تازه و آگاه و سختگیر شبکه همبستگی مالی در کارخانه و در محلات نیاز مبرم دارد تا نیروی عظیم خود را برای بگور سپردن نکبت اسلامی سرمایه بی مهابا بکار اندازد.

بدو یادآوری کنم که شرکت «سازمان زحمتکشان، کومله» در تشکیل حزب کمونیست ایران «حکا» به ناسیونالیسم کرد نه تنها در کردستان ایران بلکه در منطقه به همان دلایل عباس ولی، گران آمد. دخالت کمونیستی در جنبشی که از نظر آنها میبایست اتنیک و کوردی باقی بماند برایشان یک مخاطره بود. با محدود شدن جنبش مسلحانه و بویژه تشکیل دولت اقلیم کردستان عراق در نتیجه ی اشغال عراق توسط آمریکا، فشار ناسیونالیست ها بر کومله که به «سازمان کردستان حزب کمونیست ایران» تغییر نام داده بود افزایش یافت. اما پرچم کردستان که بر بام ها به اهتزاز در آمد، در نتیجه ی جدال دو جناح اصلی ناسیونالیسم کرد، طالبانی و بارزانی بر سر قدرت و ثروت و تقسیم کردستان به مناطق سبز و زرد، رنگ باخت و عملاً بی خاصیت شد.

اتنیک- طبقه

عباس ولی و همقطاران در جنبش ناسیونالیسم کرد، چه آن زمان و چه امروز طبقاتی بودن جامعه کردستان و مبارزه طبقاتی را انکار می کنند و معتقدند که جنبش کردستان جنبش اتنیک «ملی و قومی» است و بورژوازی و پرولتاریا ندارد. از نظر آن ها اتنیک «ملی گرایی» بر طبقاتی بودن جامعه ارجحیت دارد و منافع طبقاتی و آزادیهای دموکراتیک واقعی باید به بعد از حل مساله ملی احواله شود. قاسملوی سوسیال دمکرات هم، در برنامه و سیاستهای خود اعلام کرد که مساله کردها مبارزه ملی و کردایتی است و مسایل دیگر از جمله مساله کارگر و حقوق زن و غیره به بعد از حل مساله ملی و رفع ستم ملی موکول می شود. قاسملو در زمان حیات خود این دوره را چهل سال تعیین کرده بود!

از این منظر، گویا طبقه کارگر با صاحبان سرمایه و املاک و شیوخ یک ملت واحد با خواست واحد هستند. این تحریف تاریخ و دروغی است که بورژوازی در همه ی کشورهای سرمایه داری و در جنبش های گوناگون از جمله جنبش علیه ستم ملی به خورد جامعه می دهد که گویا این جنبش ها فاقد ماهیت طبقاتی اند و کارگر و سرمایه دار به یک میزان از ستم و استبداد ملت بالا دست رنج می برند. اما بر خلاف عوامفریبی زندانه ی ناسیونالیست ها، در حاکمیت شاه و جمهوری اسلامی، هیچوقت صاحبان سرمایه و ملاک و شیوخ کردستان با دولت مرکزی اختلاف منافع نداشته و ندارند. همین امروز می بینیم که سرمایه دار کرد یک پایش در کردستان و دیگری در تهران و دوی و چین است. بورژوازی کرد با جمهوری اسلامی مشکلی ندارد. سخنگویانش در مجلس اسلامی با لباس کردی مانور می دهند. استاندار کورد، در رقص و پایکوبی جشن لباس کوردی شرکت می کند.

این واقعیات انکار ناپذیر نشان میدهد که تز و فلسفه امثال عباس ولی که گویا مساله مردم کردستان قبل از هر چیز موضوع «اتنیک» است و کارگر و سرمایه دار کرد هر دو یک منفعت مشترک دارند، بی اساس و فریبکارانه است. منفعت مشترک دو طبقه کارگر و سرمایه دار و دارا و ندار در تئوری و تزه های امثال عباس ولی، نه تنها دور از عینیت و واقعیت بلکه فاقد معرفت و وجدان است. البته قابل درک است چرا که تئوریسین ها و متفکرین و روشنفکران ناسیونالیست، خود متعلق به همان طبقه بالا هستند و چشم خود را بر واقعیات جامعه ی طبقاتی و تهدیدستان پایین جامعه می بندند. طبقه کارگر بنا به جایگاه و موقعیت اجتماعی اش با هر نوع ستم از جمله ستم ملی مخالف است. اما کارگران قبل از هر چیز و هر کس، چه در شرایط ستم ملی و چه غیر از آن از ستم طبقاتی رنج می برند و مبارزه علیه آن حتی یک روز هم از دستور این طبقه حذف نمی شود. انکار این واقعیت آشکار و هم منفعت نامیدن کارگر و سرمایه دار یک حقه بازی آشکار است.

اقلیم کردستان عراق شاهد بارزی بر این واقعیت است. کارگران کردستان عراق در مبارزه با ستم ملی بیش از هر کسی توان دادند، کشته شدند، انفال و بمباران شیمیایی شدند، اما بدون ستم ملی و در حاکمیت احزاب بورژوازی و ناسیونالیست کرد، همچنان بی حقوق، بی کار، گرسنه، بدون مسکن و رفاه، بدون آموزش، بدون بهداشت و درمان و بدون آب و برق هستند. این در حالیست که احزاب ناسیونالیست در کاخ هایشان لم داده اند و صاحب برج های سر به فلک کشیده اند که از خون و عرق کارگران ساخته شده و بخشی از زحمتکشان تحت ستم ملی دیروز، تفنگدار محافظ حکام فاسد کردستان «آزاد» هستند. به گواهی اعتراضات و مبارزات کارگران و زحمتکشان، اقلیم کردستان برای اکثریت مردم از کارگر و زحمتکش و معلم و بازنشسته و زن و جوان، جهنمی بسیار بدتر از دوران صدام است. به ادعان خود زحمتکشان کردستان، حداقل در حکومت صدام کسی گرسنه و بدون آب و برق و مسکن نبود. بعلاوه در کردستان بدون ستم ملی و در حاکمیت بورژوازی خودی، زن کشی امری روزمره و سرسام آور است.

عباس ولی تاریخی را که هنوز نسلش زنده است را تحریف می کند که گویا محرک و انگیزه مقاومت مردم کردستان مساله اتنیک و قومگرایی بود. او میفهمد و با چشمان خود دیده است که جنبش مقاومت در کردستان از دل انقلاب ۵۷ بیرون آمد، اما عامدانه آن را وارونه می کند. انقلاب ۵۷ و خواستهای آزادیخواهانه اش محرک جنبشی بود که در اعتراضات و تظاهرات ضد رژیم شاه با خواست آزادی و رفاه خود را تعریف میکرد، درحالیکه حزب دمکرات کردستان ایران به اعتراف رهبران تازه از خواب زمستانی ۵۰ ساله بیدار میشد. اگر مساله اتنیک پایگاه جنبش بود، حزب دمکرات با پیشینه ی قاضی محمد و حکومت خودمختار می بایست تنها حزب و جریان اصلی رهبری جنبش مقاومت مردم کردستان میبود. اینطور نشد.

با شکل گیری جنبش مقاومت کردستان علیه لشکرکشی نیروهای خمینی ها گفتیم این یک جنبش نیست. جنگ کرد و فارس نیست که جمهوری اسلامی تبلیغ میکرد. نیروهای شرکت کننده در این مقاومت یک هدف و خواست مشترک ندارند. رفع ستم ملی از نظر ما کمونیست های کردستان با حزب دمکرات کردستان و ملاها و شیوخ مرتجع تفاوت بنیادی و ماهوی داشته و دارد. این ماهیت را با سینه زنی اتنیک برای هویت کردی نمیتوان تغییر داد. اگر جنبش مقاومت یک جنبش واحد و با رهبری ناسیونالیست های کورد بود، مجالی برای کارگر و زحمتکش و زنان کردستان باقی نمی گذاشت تا جنبش خود را برپا کنند. نمونه بارز آن را پیش چشم داریم که با هژمونی و تسلط مطلق حزب کارگران کردستان «پ ک ک» و احزاب طالبانی و بارزانی، هیچ جریان و جنبش رادیکال اجتماعی مجال و فرصت و اجازه ی ابراز وجود نیافت.

با شکست انقلاب ۵۷ و تشکیل حکومتی که بر موج توهم اسلامیستی خمینی با شعار زندگی بهتر و سعادت دروغین سوار و به توحش و لشکر کشی و کشتار و اعدام اتکا داشت، جنبش اجتماعی رادیکال و انقلابی در کردستان با بیش از یک دهه مقاومت مسلحانه و چند دهه مبارزه ی توده ای آزادیخواهانه تا کنون به حیات خود ادامه داده است. برخلاف ادعای ناسیونالیست ها نقطه قوت جنبش و مقاومت مردم کردستان اتنیک- کرد نبود برعکس آزادیخواهی و برابری طلبی بود، جنبش آزادی زن بود که بخاطرش مسلح شد. در حالی که رهبری حدکا به خمینی و جمهوری اسلامی لبیک گفت، توده های مردم به خمینی پاسخ منفی داد و تا امروز به این خواست و شعار پایبند بوده است. عباس ولی همه ی این واقعیات را لاپوشانی کرده و برای اتنیک- کرد اشک تمساح میریزد. این جنبش بر پایه تقدم اتنیک بر طبقه شکل نگرفت و بر آن اساس هم ادامه نیافت. حزب دمکرات تلاش زیادی کرد تا این جنبش را قومی و کردایتی تعریف و به مردم کردستان بقبولاند. حتی برای این کار جنگ خونینی را علیه کومله ی آن زمان راه انداخت و فکر می کرد اگر کومله «سازمان کردستان حزب کمونیست ایرانی» را حذف یا حاشیه ای کند جنبش اش هژمونی پیدا کرده و همچون برداران در شمال «باکور» و جنوب «باشور» یک تاز و بی رقیب می شود. اما چنین نشد. امروز کسی جنبش ها و اعتراضات اجتماعی در کردستان را با هویت قومی نمی شناسد. جمهوری اسلامی هم تلاش بیسابقه ای کرده و می کند تا این جنبش را کردی «اتنیک» بنامد و از مبارزات سراسری جدا کند اما جوابش را با شعار سراسری «کردستان چشم و چراغ ایران» گرفته است.

جنبش انقلابی در کردستان از درون یک انقلاب سراسری سر برآورده و ارتباط تنگاتنگی با مبارزات سراسری در ایران دارد. هر پیشروی جنبش انقلابی در کردستان و یا هر تحرک در مقیاس سراسری، تأثیرات تقویت کننده متقابلی بر یکدیگر داشته است. کارگران و زحمتکشان ایران از جانب همان رژیم دیکتاتور سرکوب و اختناق میشوند که مرد کردستان را نیز مورد جنایت و ستم قرار میدهد. بنابراین از لحاظ عینی رابطه متقابل و پیوند عمیقی میان جنبش های طبقاتی و اجتماعی و مبارزات کارگران و زحمتکشان سراسر ایران برای سرنگونی جمهوری اسلامی وجود دارد.

حقوق ملی، سوسیالیسم

عباس ولی می گوید، «کومله حقوق ملی را به پیروزی سوسیالیسم گره زد. سازمان زحمتکشان با حکا جایگزین شد تا طبقه کارگر ایران را به سوی کمونیسم سوق دهد و این اقدام یک خودکشی سیاسی عامدانه بود!» این هم تحریف از سر عمد دیگری است. در هیچ جای برنامه ی آنزمان کومله برای خودمختاری کردستان، چنین تعریفی از موکول کردن پیروزی جنبش انقلابی کردستان به سوسیالیسم وجود ندارد و رفع ستم ملی در برنامه یک دنیای بهتر هم به سوسیالیسم محول نشده است. «برنامه کومله برای خودمختاری کردستان» و «استراتژی ما در جنبش کردستان» در واقع مطالبات آن دوره جنبش انقلابی کردستان از دولت مرکزی بود. ما معتقد بودیم مبارزه آزادیخواهانه و توده ای قدرتمند می تواند به رفع ستم ملی بینجامد. ... ادامه در صفحه بعد

حتی اتفاقی چون حمله امریکا به عراق، زمینه رفع ستم ملی و حاکمیت احزاب ناسیونالیست را فراهم آورد.

با تسلط جمهوری اسلامی و یورش نظامی به کردستان برای مردم کردستان مسجل گردید که جمهوری اسلامی تحت هیچ عنوانی به رفع ستم ملی تن نمیدهد. میلیتاریسم و سرکوب و کشتار و اعدام علیه جنبش آزادیخواهی مردم کردستان تا امروز ادامه داشته است. امروز رفع ستم ملی را از جمهوری اسلامی خواستن یک توهم احمقانه است که هنوز احزاب ناسیونالیست کرد آن را تعقیب می کنند و مدام در مذاکرات آشکار و پنهان با ماموران امنیتی جمهوری اسلامی هستند.

تئوری توطئه

عباس ولی تشکیل حزب کمونیست ایران در سال ۱۳۶۲ را تهاجم برنامه ریزی شده و سازمان یافته به هویت اثنیک سازمان زحمتکشان کردستان ایران «سازکا» مینامد و مدعی است این «تهاجم» قومگرایی را ریشه کن نکرد ولی ماهیت خیالی هویت پرولتری را آشکار کرد! (نقل بمعنی).

عباس ولی برای تأیید تر اثنیکی اش مجبور است بارها و بارها تاریخ را تحریف کند. ادعای «تهاجم برنامه ریزی شده و سازمان یافته به کومله» بر تئوری تخیلی توطئه او متکی است. در دنیای واقعی اما اتفاق دیگری افتاد. مساله کاملاً برعکس است. چرا که گرایش قومگرایی درون سازمان زحمتکشان کومله بود که این سازمان چه در ابتدای کار و چه بعد از شرکت در تشکیل حکا، قربانی توهم اثنیکی- کردی مورد نظر عباس ولی شد. قومگرایی ریشه کن نشد اما زمانی که قومگرایان درون کومله بعد از تشکیل حزب کمونیست ایران هم به آن برگشت، سرنوشتی پیدا کرد که امروز شاهدش هستیم. مبارزات و اعتراضات رادیکال مردم کردستان در همبستگی با جنبش سراسری علیه جمهوری اسلامی، اثنیک پرستان را به استیصال و سرگردانی و نوسان بین قومگرایی محلی و اپوزیسیون بورژوازی چون سلطنت طلبان، «شورای مدیریت گذار»... دچار کرده است. بهمین دلیل است که عباس ولی از بازگشت همقطاران اش امثال مهتدی و ایلیخانزاده... به دامن قوم پرستی کردی راضی نیست. هنوز به خلوص نیازشان در انتخاب هویت اثنیکی «قومگرایی» شک دارد.

ناسیونالیسم کرد چه در رابطه اش با جمهوری اسلامی که مدام کاسه گدایی از او را در دست دارد و چه در رابطه با جنبش انقلابی کارگران و مردم کردستان از اینجا رانده و از آنجا مانده است. حاضرند برای شوینیست های عظمت طلب، پادوی کنند. در بی افقی و استیصال جنبش کردایتی، کمونیسم و پرولتاریا و طبقه بی گناه است. ما نتوانستیم آن ها را نجات بدهیم!

عباس ولی که هویت تراشی قومی اش ناکام مانده، هویت پرولتری را هم «خیالی» می پندارد. منظور از هویت پرولتری عباس ولی هر چه باشد، نمی تواند موجودیت عینی صدها هزار کارگر و خانواده هایشان در کردستان را انکار کند. کارگرانی که در بخش های صنعتی، خدمات، کشاورزی، ساختمان سازی، کوره خانه ها و معادن، قالیبافی و... کار می کنند. کارگرانی که مراسم های اول مه با شکوه داشته اند. خطر پرولتاریا چنان است که در همه ی مراکز کار و صنعت، برای مقابله با تهدید کارگران نیروی نظامی و حراست گمارده شده است. فعالین و رهبران کارگری اخراج، بازداشت و زندانی می شوند. جمهوری اسلامی جمال چراغیسی را اعدام کرد چرا که در مراسم با شکوه اول مه ۱۳۶۸ در سنندج در جمع ۱۵۰۰ کارگر در یک سخنرانی کارگران را به تشکیل مجامع عمومی و شوراهای کارگری دعوت و از حقوق کارگران در مقابل کارفرما و دولت دفاع کرد. حزب دمکرات «حدا» سلیمان محمدی کارگر کمونیست و رهبر کارگران کوره را بخاطر دفاع از حقوق و منفعت کارگران کوره خانه ها در دهه ی ۶۰ ترور کرد. حضور کارگران مهاجر در کارهای فصلی در مناطق مختلف ایران بویژه تهران و بنادر جنوب پیام بر آگاهی پرولتری و مبارزه طبقاتی در محل های کار خود بوده اند. کارگران کردستان همواره خود را جزئی از طبقه کارگر ایران با خواست و اهداف و منافع مشترک تعریف کرده اند. جنبش زنان هم در کردستان چه با شرکت در مبارزه مسلحانه و چه در محافل و سازمان های زنان و مراسم های ۸ مارس روز جهانی زن، دور از هویت قومی و دارای خصلت رادیکال، انسانی و برابری طلبانه است. جوانان کردستان چه در صفوف مبارزه مسلحانه با شعار زنده باد سوسیالیسم و چه در اعتراضات رادیکال خود، بخش دیگر جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی کردستان است.

بورژوازی در هر رنگ و لباس و روشنفکرانش امثال عباس ولی، جنبش کمونیستی- کارگری ایران را به احزاب و جریانات و انشعابات درون آن ها خلاصه می کند. این نفهمی عامدانه ناشی از وحشت شان از طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی و خواست سوسیالیسم است. طبقه ای که در انقلاب ۵۷ گلولی رژیم شاه را فشرده و آن را پایین کشید. طبقه ای که بیست میلیون کارگر شاغل دارد. زنانی که نصف جمعیت ایران را تشکیل می دهند و جنبش آزادی- برابری را راه انداخته اند، جوانانی که در دانشگاه ها خاری در چشم حاکمیت اند و زحمتکشانی که در حاشیه شهرها

خیزش های دی و آبان را داشتند... همه این ها محصول مبارزات سیاسی و اجتماعی رادیکال است که به جنبش کمونیستی- کارگری تعلق دارند. احزاب و جریانات به نام کمونیست چه متحد و چه منفصل تنها جزئی از این جنبش طبقاتی سراسری هستند. حزب و جریان کمونیستی که تمام و کمال و بی اما و اگر منفعت طبقه کارگر را نمایندگی کند، جزء «تعیین کننده» ی فعل و انفعالات سیاسی و سازمانی ارگانیک درون طبقه است.

حق با ما است

جنبش های اجتماعی و خیزش های سراسری ایران، صحت برنامه و سیاست های ما کمونیست ها در کردستان را اثبات کرده و نشان داده است که حق با ما بود. اعتصابات بیوقفه کارگران و زحمتکشان تنگدست. خیزش های سراسری دی ماه ۹۶. آبان ماه ۹۸ و جنبش آزادی زن در ۱۴۰۱ نشان داد که همبستگی و همسرنوشتی محکمی در صفوف جامعه ایران از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب وجود دارد. جنبشی که «هویت گردی و پیوستگی های اثنیکی» عباس ولی راهنمایش نیست. جنبشی که مذهب و نژاد و قومیت نمی شناسد. جنبش واحدی با منفعت مشترک از تهران تا بلوچستان و کردستان در هم طنیده است. جنبشی که منشا خیزشش از کارخانه تا دانشگاه و مدرسه و محله و در میان زنان و جوانان و زحمتکشان حاشیه شهرها است. در این همبستگی سراسری، کردستان یک نقطه قدرت جنبش سراسری علیه جمهوری اسلامی و برای آزادی و برابری است. این نقطه قدرت نه بخاطر هویت قومی یا ویژگی اثنیکی مورد نظر عباس ولی و ناسیونالیسم کرد، بلکه بخاطر ویژگیهای جنبش انقلابی نیروهای رادیکال و کمونیست و شعار و خواست آزادیخواهی و برابری طلبی اش و بخاطر برسمیت نشاختن مشروعیت جمهوری اسلامی از همان ابتدا است.

این درست نقطه قدرتی است که عباس ولی نه تنها آن را انکار می کند بلکه به آن میتازد و با تئوری اثنیکی اش ناسازگار می بیند. او شکست و استیصال گرایش قومی درون حکا را، به حساب جنبش رادیکال انقلابی و کمونیستی می نویسد، آن را «هزیمت» می نامد و امیدوار است کسی خزعبلات ضد کمونیستی اش را باور کند.

در اثنیک عباس ولی و قوم پرستان کرد علاوه بر سرمایه داران و صاحبان املاک و زر و زور، همه نوع کالای عتیقه ی مذهبی از شیوخ میلیونر امثال نقشبندی، برزنجی، نهر و کسنزانی، سلفی ها و اخوانی های مرید مفتی زاده، شورای ملایان دلخواه حدکا و دف زنان صوفی یافت می شود. عباس ولی و همقطاران اش است باور کنند و بپذیرند که در ایران آزاد و به تبع آن کردستان آزاد جامعه ای را ببینند که از امثال شاه و امام و طالبانی ها و بارزانی ها و مهتدی ها و اوچلان ها و شیوخ و دراویش خبری نیست. کارگران و جوانان و زنان انقلابی هستند که در شوراهای محل کار و زندگی سازمان یافته و خود سکان جامعه را در دست خواهند گرفت. برای هر کسی ذره ای از وجدان و شرافت انسانی بهره برده باشد این جامعه همچنان انگیز است. این واقعیت با رویای عباس ولی برای اثنیکی کردن کردستان مغایر است. برای فهم این واقعیت فکر نکنم دکتای جامعه شناسی عباس ولی کفایت کند. فقط یک ذره چشم باز و رهایی از دایره ی تنگ «اثنیکی» و داشتن افق جوامع بشری آزاد و برابر و سعادتمند لازم است. اما توقع این از ناسیونالیسم و قومپرستی بیهوده است. تز و تئوری عباس ولی را خالد عزیزی به زبان غیر تئوریک و غیر فلسفی، صراحتاً بیان کرده است که، «بهتر است کردها به دست کرد اعدام شوند!» جامعه ای که کارگران، زنان برابری طلب و جوانان آزادیخواه در کردستان ایران میخواهند، با رویای ضد انسانی امثال خالد عزیزی و الگوی اقلیم کردستان عراق که قبله ی فوج سرگردان ناسیونالیسم کرد است، هیچ سنخیتی ندارد.

رفع ستم ملی برای بورژوازی کرد، دستیابی به منافع بیشتر و کسب قدرت و ثروت است. برای فهمیدن این لازم نیست کسی فیلسوف باشد. انکار مبارزه طبقاتی در جوامع بشری امروز از عقب مانده ترین تا پیشرفته ترین کشورها، تنها در اذهان پوسیده و افکار ارتجاعی سخنگویان و مبلغین بورژوازی میگذرد. عملکرد تاریخی و تا امروز ناسیونالیسم و قومگرایی در کردستان، برای کمونیست ها و کارگران و زحمتکشان و جنبش آزادی زن و رهایی جوانان از خرافات و ارتجاع قومی، همیشه یک مانع بر سر راه جنبش آزادی و برابری است. دشمنان وحدت کارگران و زحمتکشان، در هویت تراشی و تفرقه در صفوف مردم کم نمی آورند. وقتی خلیج فارس را هویت ایرانی مینامند، وقتی میخواهند کردایتی و قوم پرستی را بعنوان هویت به مردم کردستان، بفروشد، وقتی دین و شریعت حکام تبهکار، هویت انسان تعریف میگردد... طبقه کارگر و کمونیسم اش برای جامعه آزاد و برابر و سوسیالیستی فارغ از هویت سازی مخرب اوباشان سرمایه و دین و فارغ از استبداد و استثمار مبارزه می کند! این غول را نمی توان به شیشه برگرداند!

نينا را در شبکه های اجتماعی زیر دنبال کنید:

سایت نینا
radioneena.com
ساوند کلود
soundcloud.com/radio-neena

اینستاگرام
instagram.com/radioneena

تلگرام
https://t.me/RadioNeenna

فیسبوک
facebook.com/radioneena

hekmatist.com

تماس با حزب

@Hekmatistx
دبیر خانه حزب

dabirxane@hekmatist.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

دبیر کمیته رهبری: خالد حاج محمدی

khaled.hajmohamadi@gmail.com

تشکیلات خارج کشور حزب: امان کفا

aso.fotuhi@gmail.com

دفتر کردستان حزب: محمد راستی

sahand.sabet@gmail.com

حکمتیست هفتگی

سردبیر: آذر مدرسی

ناسیونالیسم در کردستان، ارزان در پیشگاه منافع بورژوازی؛ برای کارگر، اما همچنان مفت هم گران است!

مصطفی اسدپور

نشست سنج با گرد آوردن هیات بلندپایه و از جمله مقامات و نمایندگان بازرگانی و مدیران و خبرنگاران و هنرمندان حکایت از اهمیت نشست دارد. موضوع نشست انواع همکاری میان شش استانداری واقع در نوار مرزی بخودی خود جای خوشنودی و رضایت خاطر است. بخصوص از زاویه کارگران، کیست که از هر درجه گشایش اقتصادی و فرهنگی و سیاسی استقبال نکنند؟ مساله آن است که این چشم انداز به چه قیمتی قرار است تمام شود. کیست که نداند بر دوش کارگران و با کار آنها است که سنگ روی سنگ بند خواهد شد؟

این نشست به ابتکار لهونی - استاندار کردستان و اساسا با پیگیری مستقیم سرکنسولگری جمهوری اسلامی در اربیل و نماینده ولایت فقیه در کردستان تحقق یافت. چیز عجیبی در این نشست به چشم نمیخورد. ناسیونالیسم کنترل شده و در قالب های تعریف شده توسط دولتهای ایران و حکومت اقلیم (و عراق به بنوبه خود) همان مسیری را که با تعیین استاندار کرد، گشایش در استفاده از لباس و زبان کردی آغاز شده بود مجال خدمتگزاری پیدا کرده اند. نظارت نمایندگان دولتی، حفظ درجه و اهمیت شئون دولت متبوع و با همه تاکیدات بر تعهدات امنیتی و اسلامی، مشخصا در سایه حضور دائمی نماینده ولایت فقیه و امام جمعه سنج جای تردید در چشم اندازهای پیش روی نشست باقی نمیگذارند.

مساله اصلی در این نشست نه در آنچه گفته شد، بلکه در غیاب هر گونه نشانی از کارگران تا چه رسد به هر اشاره به تشکل و نمایندگان کارگری در تمام سطوح آن است. آیا توصیف «دهن کجی آگاهانه» به یک واقعیت بغایت روشن و بدیهی میتواند اغراق آمیز جلوه کند؟ سانسور هر اشاره به کارگران، در تمرکز مقامات استانی نوار مرزی، در شهر مرکز استان کردستان در مباحثات بی سابقه در زمینه اقتصاد و گشایش سرمایه گذاری و با انگیزه های قوی در زمینه اشتغال چگونه میتواند اتفاقی باشد؟ اکثریت بزرگ ساکنان شهر تحت تاثیر موضوعات اعلام شده نشست؛ یک استان در منگنه فلاکت و بیکاری؛ چگونه وزن اجتماعی کارگران، چگونه واقعیت سنگین بهره کشی و استثمار توده زحمتکش خود در بزرگترین رویداد سیاسی و اقتصادی منطقه با سکوت مطلق و چشم پوشی همراهی شد؟

برای جمهوری اسلامی و دنباله های ناسیونالیستی و تمام عقبه لیبرالی اسلامی - بورژوازی آن هیچ گونه تصور دیگری جز طبقه کارگر در زنجیر کار ارزان و خاموشی مطلق در حقوق پایه طبقاتی، محلی از اعراب ندارد. آیا نمیشد به نحوی در مقابل توطئه سکوت حاکم ایستاد؛ آیا نمیشد برای حفظ ظاهر هم که شده پشت دربهای بسته سر و ته این ضیافت را هم آورد؛ آیا نمیشد در تقلید از سناریوی همیشه آشنای سنتی «مذاکره و تسلیم» دندان روی جگر گذاشت؛ هیچ کس انتظار ویژه ای نداشت. اما این دستاچگی، این ذوق زدگی از در و دیوار عمارت استانداری، این درجه از خوشرقصی، اینهمه ابراز وفاداری، و این درجه از مانور در کوچه علی چپ... ارزش کل قصیه را هم نداشت.

کارگر در همه نمادهای این ناسیونالیسم، همه چیز میتواند باشد جز کارگر. در فاصله دو روز بحث و تفحص آزادانه و بلندپروازانه، ده ها هزار عضو خانواده کارگری شهر حتی یک کلمه به زبان مادری خود در بهبود معیشت، در دفاع از دستمزدها، در بیمه و در دفاع در مقابل حضور پریهاوی بازرگان سودجو نتوانستند بیابند.

آیا واقعا تصور سختی است که در کردستان با رگه های قوی از جهت گیری سوسیالیستی، ترفندهای بچگانه ناسیونالیستی در رواج بی حقوقی وحشیانه کارمزدی، در رواج دستمزدهای زیر خط فقر جایی نخواهد داشت. آیا واقعا انتظار زیادی و فراخوان نابجایی است که کارگران به همشهریان متساوی الحقوق به حساب آورده شوند، بجای فخر فروشی در رونویسی از طرح های پرومطراق شایسته توضیح قلمداد گردند که توسعه راه ها و پل ها و بیمارستانها و جاده ها قرار است در چه شرایطی، چگونه، بر دوش چه کسانی و به چه قیمتی تمام شود؟ آیا در میان رفاهیات و عمارت و آبادانی باز هم جای کارگران در همان کمربند فقر و حاشیه نشینی خواهد بود؟

ناسیونالیسم با سکوت خود بازنده بازی دیگری از بورژوازی حاکم شد. لازم نبود.

بعید است طمطراق این توافقات نتایج عملی خاصی بدنبال داشته باشد. اما باید مطمئن بود آغاز دوران تازه ای از تعرض مستقیم ناسیونالیسم به رادیکالیسم اجتماعی و به طبقه کارگر در کردستان را در پیش رو خواهیم داشت. این راهی بود که خود انتخاب کرده است. ناسیونالیسم شکست خود را در مقابل بورژوازی حاکم مشتاقانه به قیمت ارزان به جان خرید. برای کارگر، پیروزی بر تفاله های باقیمانده از ناسیونالیسم اما فاقد زرق و برق و غرور، همچنان مفت هم گران است.